



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۵/ اردیبهشت/ ۱۳۹۶

موضوع کلی: اوامر

مصادف با: ۱۸ شعبان ۱۴۳۸

موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی - واجب نفسی و غیره

دوران امر بین وجوب نفسی و غیره - مقام اول: مقتضای

اصل لفظی: بررسی کلام محقق خراسانی - کلام محقق نایینی

جلسه: ۱۰۲

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

در جلسه قبل بیان شد که در دوران امر بین نفسیت و غیریت واجب مرحوم شیخ انصاری قائل به عدم امکان تمسک به اصاله الاطلاق است. بیان محقق خراسانی و اشکالات ایشان نسبت به کلام شیخ انصاری نیز ذکر شد. نسبت به کلام محقق خراسانی از ناحیه شاگردان ایشان اشکالاتی صورت گرفته. محقق اصفهانی سه اشکال بیان نموده اند و کلام محقق خراسانی را رد کردند. دیگران نیز اشکالاتی کردند که به علت پرهیز از اطاله کلام به صورت اختصار این بحث را ادامه می دهیم.

### بررسی نظر محقق خراسانی

اگر بخواهیم کلام محقق خراسانی را مورد ارزیابی قرار دهیم اجمالا سه اشکال به نظر ایشان وارد است. محقق خراسانی در واقع در صدد رفع موانع تمسک به اطلاق بودند و این که به طور کلی آن چه که انشاء می شود چیزی است که قابلیت سعه و ضیق دارد و لذا تمسک به اصاله الاطلاق ممنوع نیست و مشکلی ندارد. (البته ما نیز قبول داریم که این جا قابلیت سعه و ضیق است اما نه آن طور که محقق خراسانی گفتند).

### اشکال اول

محقق خراسانی معتقد است اگر مقدمات حکمت تمام باشد اصاله الاطلاق اقتضای نفسیت می کند. زیرا واجب نفسی در حقیقت مطلق است و مقید به چیزی نیست اما واجب غیره مقید است. زیرا وجوبش معلق و مقید به وجوب شیء آخر شده، لذا اگر جایی مقدمات حکمت تمام باشد، می توانیم با اصاله الاطلاق ثابت کنیم که این واجب نفسی است. اگر شک کنیم وجوبش مقید به وجوب شیء آخر می باشد یا خیر؛ اصاله الاطلاق اقتضا می کند که مقید نباشد، زیرا اصاله الاطلاق نفی قید می کند. حال اگر واجب نفسی مطلق باشد و واجب غیره مقید و ما بتوانیم به اصاله الاطلاق تمسک کنیم اصاله الاطلاق نفی قید می کند و نفی قید در این مقام نیز به معنای وجوب نفسی است و این بدان معنا است که وجوبش مقید به شیء آخر نشده است. اما با ملاحظه دو مقدمه معلوم می شود چنین چیزی این جا قابل اثبات نیست.

مقدمه اول: در هر تقسیمی وقتی چیزی به اقسامی منقسم می شود در حقیقت اقسام همان مقسم هستند با چیزی اضافه. یعنی مقسم در ضمن همه اقسام است اما آن چه که اقسام را از هم متمایز می کند چیزی است که در یک قسم است ولی در قسم دیگر نیست یعنی اقسام یک فصل ممیز دارند و در عین حال با مقسم نیز متفاوت هستند چون قسم نمی تواند عین مقسم باشد. مثلا شما

نمی‌توانید بگویید: «الکلمه اما کلمه او فعل او اسم» بلکه می‌گوید: «الکلمه اما اسم او فعل او حرف» همیشه قسم ضمن این که از بقیه اقسام متمایز است از خود مقسم نیز متمایز است، یعنی چیزی دارد که در مقسم نیست. وجه این که قسم نمی‌تواند عین مقسم باشد نیز روشن است.

**مقدمه دوم:** تفاوت اقسام با یکدیگر لزوماً به این نیست که با قیود وجودی از هم جدا شوند. این که هر قسمی از سایر اقسام و نیز از مقسم متمایز شود فقط به این نیست که حتماً باید یک قید وجودی کنار هر قسم قرار بگیرد، بلکه آن قید و آن فصل ممیز می‌تواند یک امر وجودی باشد و می‌تواند یک امر عدمی باشد. زیرا قیود، همیشه قیود وجودی نیستند بلکه می‌توانند قیود عدمی نیز باشند. این هم مطلب دیگری که باید در مقدمه به آن توجه کرد.

پس دو مطلب را به عنوان مقدمه اشکال بر محقق خراسانی بیان کردیم:

۱. اقسام هم از یکدیگر متمایز هستند، هم از مقسم. یعنی قسم به طور کلی باید یک فصل ممیزی از سایر اقسام و نیز مقسم داشته باشد.

۲. آن فصل ممیز و قیدی که باعث می‌شود اقسام از یکدیگر و از مقسم متمایز شوند لازم نیست یک امر وجودی باشد بلکه می‌تواند یک امر عدمی باشد.

با توجه به این دو نکته می‌گوییم:

وقتی گفته می‌شود واجب بر دو قسم نفسی و غیره است و یا وجوب بر دو قسم نفسی و یا غیره است، این جا نیز نفسیت و غیریت هر کدام به عنوان یک قسم از واجب یا وجوب، هم باید از یکدیگر متمایز شوند، هم از اصل وجوب. وقتی وجوب یا واجب را به دو قسم نفسی و غیره تقسیم می‌کنیم، نفسی به عنوان یک قسم هم باید از وجوب یک تمایزی داشته باشد و عین آن نباشد و هم از غیره. زیرا آن نیز یک قسم دیگری از واجب است. واجب غیره نیز همین طور است یعنی به عنوان یک قسم هم باید از واجب نفسی که مقسم است متمایز باشد و هم از وجوب یا واجب.

حال باید ببینیم معنایی که برای وجوب و واجب نفسی ذکر شده است چیست. معنایی که برای واجب غیره ذکر شده چیست؟ آن چه که این جا می‌تواند به عنوان قید قرار بگیرد و وجوب نفسی را از وجوب غیره متفاوت کند، طبق نظر محقق خراسانی عبارت است از انطباق عنوان حسن زیرا ایشان گفتند: واجب نفسی واجبی است که عنوان حسن بر آن منطبق است و واجب غیره واجبی است که این عنوان در او وجود ندارد. مشهور نیز گفتند: واجب نفسی واجبی است که وجوبش لافسه است، یعنی برای رسیدن به واجب دیگر نیست ولی واجب غیره واجبی است که وجوبش برای رسیدن به واجب دیگر است. هر یک از این تعاریف را که قبول کنیم، (چه تعریف محقق خراسانی و چه تعریف مشهور) هم واجب نفسی قید دارد و هم واجب غیره. منتهی قید واجب نفسی یک قید عدمی است و قید واجب غیره یک قید وجودی. وقتی می‌گوییم واجب نفسی واجبی است که وجوبش به وجوب دیگر مقید نیست این قید عدمی است و وقتی در واجب غیره می‌گوییم واجبی است که مقید به واجب دیگر است یعنی یک قید وجودی دارد. آن چه که مسلم است در هر دو قید وجود دارد منتهی یکی قید وجوبی دارد و یکی قید عدمی دارد. این مسئله حتی در تعریف خود محقق خراسانی نیز وجود دارد. حال اگر هم واجب نفسی و هم واجب غیره مقید به قید باشند، آیا جای تمسک به اصاله

الاطلاق است؟ آیا می توانیم با اصالة الاطلاق واجب نفسی را اثبات کنیم؟ این مشکل مخصوصا بر مبنای محقق خراسانی که هر دو قید را وجودی می داند بیشتر است.

به عبارت دیگر: معنای اصالة الاطلاق این است که دلیل مطلق است و چون قید ذکر نشده است، عدم القید اثبات می کند نفسیت را در ما نحن فیه. اگر گفتیم نفسیت غیر از مطلق بودن است و اگر واجبی نفسی بود، به این معنا نیست که این مطلق است و قید ندارد بلکه، واجب نفسی نیز قید دارد. منتهی یک قید عدمی دارد. حال چگونه ما اینجا با اصالة الاطلاق می خواهیم نفی قید کنیم و آن را مساوق با نفسی بودن بدانیم. این که بگوییم هیچ قیدی بیان نشده لزوما به معنای نفسیت واجب نیست. زیرا واجب نفسی نیز در واقع مثل واجب گیری مقید است. منتهی یکی قید وجودی دارد و یکی قید عدمی. لذا این اشکال به محقق خراسانی وارد است که با اصالة الطلاق نمی توان نفسیت را اثبات کرد.

### اشکال دوم

آن چه محقق خراسانی در پاسخ مرحوم شیخ انصاری فرمودند مبتنی بر این است که مفاد هیئت افعال را طلب بدانیم. منتهی مرحوم شیخ انصاری می گوید: مفاد هیئت افعال مصادیق طلب است و محقق خراسانی می فرماید: مفهوم طلب است.

مفاد هیئت طلب چیست؟ مرحوم شیخ فرمودند: مفاد هیئت افعال و موضوع له آن عبارت است از مصادیق طلب یعنی طلب های قائم به نفس مولا و این یک امر جزئی و غیر قابل تقیید است پس اطلاق نیز در مور آن معنا ندارد. محقق خراسانی فرمودند: موضوع له هیئت افعال مفهوم کلی طلب است و این قابلیت سعه و ضیق دارد و جزئی نیست که نتوانیم مقیدش کنیم. لذا جایی که قید نیاید ما کشف می کنیم که این مطلق است و لذا نفسیت اثبات می شود.

اشکال مبنایی که متوجه محقق خراسانی است این است که اصلا مفاد هیئت افعال بعث و تحریک اعتباری است نه طلب. اصلا موضوع له هیئت افعال طلب نیست تا شما بحث کنید که مصداق طلب مراد است یا مفهومش. مرحوم شیخ می فرماید: این جا مصداق طلب موضوع له است لذا قابل تقیید نیست. آخوند نیز در پاسخ فرمود مفهوم طلب است و مفهوم چون کلی است پس قابل تقیید هست نه اصلا این گونه نیست. زیرا موضوع له هیئت افعال عبارت است از بعث و تحریک اعتباری.

اگر بعث و تحریک اعتباری شد (قبلا توضیح داده شد مقصود از بعث و تحریک اعتباری در مقابل بعث و تحریک تکوینی چیست؟) دیگر آن نکته ای که محقق خراسانی گفتند راه ندارد. البته این اشکال هم به محقق خراسانی وارد است هم به مرحوم شیخ. زیرا ایشان هم می گوید موضع له هیئت افعال مصداق طلب است، اما عرض کردیم موضوع له هیئت افعال نه مصادیق طلب است نه وجود انشائی نه طلب مفهوم کلی طلب.

### اشکال سوم

به چه دلیل ادعا می شود جزئیات قابل تقیید نیستند.

مرحوم شیخ فرمودند: چون موضوع له هیئت افعال جزئی است و خاص است پس قابل تقیید نیست زیرا توسعه و ضیقش در جزئی راه ندارد، جزئی کاملا معین است لذا نه قابل توسعه دادن است نه قابل کوچک کردن، لذا گفتند اصالة الاطلاق جایی ندارد محقق خراسانی نیز تمام تلاششان در اشکال دوم این بود که اثبات کنند این جا موضوع له یک معنای کلی دارد و قابلیت تقیید در آن است.

عرض ما این است که اساساً جزئیات به لحاظ حالاتشان قابل تقیید هستند. همان جزئی که شما می‌گویید: قابل تقیید نیست حالات مختلف دارد. همین زید، حالات مختلف دارد مثلاً قائم است یا قاعد است. به حسب ظرف زمانی می‌تواند صباحاً یا مسائلاً باشد و قس علی هذا اموری که به واسطه آن‌ها حتی یک مصداق جزئی قابلیت تقیید و توضیح در آن پدید می‌آید. در حالی که آقایان می‌فرمایند: تقیید در جزئیات راه ندارد همان طور که قبلاً گفتیم تقیید در جزئیات راه دارد منتهی به حسب حالات مختلف.

پس ملاحظه کردید هم کلام مرحوم شیخ انصاری که می‌فرماید در ما نحن فیه نمی‌توانیم به اصالة الاطلاق تمسک کنیم و هم کلام محقق خراسانی که می‌فرمایند می‌توانیم به اصالة الاطلاق تمسک کنیم تا تمام است.

### راه حل محقق نایینی در تمسک به اصالة الاطلاق

محقق نایینی معتقد است ما می‌توانیم فی الجمله به اصالة الاطلاق تمسک کنیم و نفسیت واجب را اثبات کنیم<sup>۱</sup>. ایشان ابتدائاً دو مقدمه می‌گویند سپس مسئله را سه صورت می‌کنند که در دو صورت می‌گویند اجمالاً امکان تمسک به اصالة الاطلاق وجود دارد و در یک صورت امکان نیست.

**مقدمه اول:** به طور کلی وجوب غیری از وجوب نفسی اخذ می‌شود به عبارت دیگر وجوب غیری یک ترشحی است از وجوب نفسی. وجوب از واجب نفسی ترشح می‌کند به غیر و آن را نیز واجب می‌کند. مثلاً وجوب از نماز ترشح می‌کند به وضو و وضو را نیز واجب می‌کند. یعنی تا قبل از ظهر وضو واجب نیست ولی به محض این که اذان می‌گویند و نماز واجب می‌شود یک وجوبی ترشح می‌کند به وضو و آن را واجب می‌کند. به بیان دیگر علت وجوب غیری وجوب نفسی است. وقتی می‌گوییم وجوب غیری مترشح از وجوب نفسی است معنایش این است که آن چه که باعث شده وجوب غیری پیدا شود وجوب نفسی است و این مبنای ترشح است. می‌توانیم تعبیر دیگری هم به کار ببریم مثل این که بگوییم واجب غیری مشروط به وجوب نفسی است پس واجب غیری نیز یک واجب مشروط است مثل این که وجوب وضو مشروط به وجوب نماز است.

پس همه واجبات غیری به یک بیان می‌شوند واجب مشروط که شرط آن‌ها وجوب ذی المقدمه است. یعنی اگر آن ذی المقدمه واجب شد این مقدمه نیز واجب می‌شود.

بر این اساس اگر بخواهیم واجب نفسی و واجب غیری یا به عبارت دیگر وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه را بسنجیم باید بگوییم این جا در حقیقت دو شرط وجود دارد. یکی این که وجوب غیری مشروط به وجوب نفسی است، یعنی واجب غیری مشروط به واجب نفسی شده. دیگر این که وجود واجب نفسی متوقف بر وجود واجب غیری است.

پس وجوب واجب غیری مشروط به واجب نفسی است ولی وجود واجب نفسی مشروط به وجود واجب غیری است. وجوب وضو مشروط به وجوب نماز است اما وجود نماز مشروط به وجود وضو است.

**مقدمه دوم:** اساساً مفروض کلام ما جایی است که مولا دو چیز را واجب کرده باشد و ما امرمان دائر شود بین نفسیت و غیریت، اگر مولا یک چیز را واجب کرده باشد دیگر مسئله دوران امر بین نفسیت و غیریت پیش نمی‌آید، لذا باید دو چیز واجب شده باشد

<sup>۱</sup> فوائد الاصول، ج ۱، ص ۲۲۰ الی ۲۲۲

اجود التقريرات ج ۱ ص ۱۶۹

و ما بدانیم اولی قطعاً واجب نفسی است. زیرا قبلش چیز دیگری نبوده است، منتهی بعدش یک واجبی دیگر آمده و ما نمی دانیم آیا این ارتباطی با آن وجوب قبلی دارد یا نه؟ آیا این مقدمه آن است یا خیر؟ مثلاً اول نماز واجب شده که یک واجب نفسی است بعد چیز دیگری مثل وضو را واجب کرده، حال شک می کنیم که وجوب این وضو غیر از است یا نفسی؟ این مقدمه نماز می باشد یا خیر؟

پس اساس بحث ما در جایی است که دو واجب داریم نه یک واجب. زیرا اگر یک واجب به تنهایی باشد اصلاً دوران بین نفسیت و غیریت پیش نمی آید.

بعد از این دو مقدمه محقق نایینی می فرماید: دو دلیل سه صورت دارند:

۱. هر دو دلیل از نظر ماده و دلیل اطلاق دارند.

۲. یکی از نظر ماده و هیئت اطلاق دارد و دیگری ندارد.

۳. هیچ کدام از آن دو دلیل اطلاق ندارد.

«الحمد لله رب العالمین»